

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی نیرودی دامت برکات

دوره‌ی دوم - سال نهم - سال تحصیلی ۹۱-۹۲

جلسه ۷۴ - یکشنبه ۹۱/۱۲/۲۰

### خروج بعضی اطراف علم اجمالی از ابتلا

گاهی تمام اطراف علم اجمالی مورد ابتلای مکلف است، مانند جایی که می‌داند یکی از دو اِناءِ مقابل او نجس است، در این صورت علم اجمالی منجز است و اصول مؤمنه جاری نمی‌شود. اما گاهی علم اجمالی به گونه‌ای است که أحد اطراف آن خارج از ابتلا است.

خروج از ابتلا بر دو قسم است: ۱- خروج از ابتلا عقلاً؛ ۲- خروج از ابتلا عملاً.

### خروج از ابتلا عقلاً

مقصود از چنین خروجی آن است که از نظر عقلی محال باشد طرف مذکور، مورد ابتلا قرار گیرد؛ مثلاً کسی علم اجمالی پیدا می‌کند یا غذایی که مقابل او قرار دارد نجس است یا غذایی که توسط حیوانی خورده شده است نجس بوده است، روشن است غذایی که توسط حیوان خورده شده است و از بین رفته است عقلاً نمی‌تواند محلّ ابتلای مکلف باشد.

در چنین صورتی ظاهراً همگان اتفاق دارند که علم اجمالی منجزیت ندارد. و از وجوه عدم منجزیت چنین عملی می‌تواند بیانی باشد که محقق نائینی رحمته الله علیه مطرح کردند و ما نیز پذیرفتیم، که علم اجمالی زمانی منجز است که علم به تکلیف فعلی علیّ کلّ تقدیر باشد؛ یعنی معلوم در هر طرف باشد قابلیت فعلیت داشته باشد و در مثال مذکور، علم اجمالی توانایی تنجیز ندارد؛ زیرا علم به تکلیف فعلی علیّ کلّ تقدیر نمی‌باشد؛ به دلیل آنکه اگر نجاست در غذایی باشد که از بین رفته است تکلیف فعلی به وجود نمی‌آورد.

در مثال دیگری می‌توان گفت کسی که علم اجمالی دارد یا خوردن إناء مقابل او حرام است یا عملی که مقدور او نمی‌باشد بر او واجب است، علم اجمالی در اینجا نیز منجز نیست.

### اشکال

هرچند در طرف غیر مقدور عقلاً، تکلیف فعلی وجود ندارد زیرا شرط تکلیف قدرت است و بلکه شرط خطاب قدرت است، اما از آنجا که ملاک تکلیف می‌تواند موجود باشد در نتیجه روح تکلیف زنده است و علم اجمالی در چنین مواردی به منزله‌ی علم به تکلیف فعلی در هر تقدیر است و لذا منجز است.

به عنوان مثال: فردی علم اجمالی دارد یا إناء مقابل او محرّم الأکل است یا إنائی که عقلاً به آن دسترسی ندارد محرّم الأکل است. گرچه نسبت به إناء خارج از ابتلا تکلیفی وجود ندارد زیرا قدرت یا شرط تکلیف یا شرط خطاب است، ولی ملاک تکلیف وجود دارد؛ زیرا إناء خارج از محلّ ابتلا مشتمل بر مفسده‌ی ملزمه‌ی لازم‌الاجتناب است و روح تکلیف در آن وجود دارد و همین که یک طرف علم اجمالی دارای روح تکلیف باشد ولو خطاب نداشته باشد و طرف دیگر آن امکان تکلیف خطابی داشته باشد، منجز خواهد بود. به تعبیر دیگر در صورتی که یکی از دو طرف یا حتّی دو طرف علم اجمالی واجد ملاک تکلیف باشد در منجزیت آن کافی خواهد بود و لذا خروج از محلّ ابتلا عقلاً مانع از منجزیت علم اجمالی نمی‌باشد.

### نقد و بررسی اشکال مذکور

**پاسخ اول:** فرض می‌کنیم که ملاک تکلیف، حاصل است و در ارتکاب إناء غیر مقدور مفسده‌ی ملزمه وجود دارد، اما لزوم رعایت ملاک‌ها چیست؟ به تعبیر دیگر رعایت ملاک در چه مواردی لازم و در چه مواردی غیر لازم است؟

در مواردی که تحصیل غرض ممکن باشد، رعایت ملاک لازم است ولی اگر در جایی تحصیل غرض امکان نداشت و یا غرض حاصل بود اساساً رعایت ملاک معنا ندارد.

و بالجمله غرض مانند تکلیف است و اگر در جایی حاصل بود تحصیل دوباره‌ی آن معقول نیست و اگر ممتنع‌الحصول بود تحصیل آن معنا ندارد. بنابراین اگر یکی از اطراف علم اجمالی عقلاً غیر مقدور بود، هرچند دارای مفسده باشد اجتناب از آن لازم نیست؛ زیرا اجتناب حاصل است به دلیل آنکه فرض آن است که غیر مقدور است. پس در حقیقت یک طرف باقی می‌ماند که شبهه‌ی بدویه خواهد بود و مجرای اصل قرار می‌گیرد.

به تعبیر دیگر گرچه در منجزیت علم اجمالی حتی علم به ملاک فعلی کفایت می‌کند، اما باید علم به ملاکی باشد که لازم التحصیل باشد و ملاکی که حاصل است یا غیر ممکن التحصیل است موجب منجزیت نمی‌شود.

**پاسخ دوم:** زمانی علم اجمالی به تکلیف فعلی علی کل تقدیر دارای اثر است که جریان اصل در هر دو طرف، موضوع داشته و در نتیجه اصول به تعارض ساقط شوند، اما اگر در جایی یک طرف مجرای اصل نباشد و طرف دیگر بلامعارض مجرای اصل قرار گرفت، علم اجمالی در آنجا حکماً منحل می‌شود؛ زیرا طرف غیر مقدور، مجرای اصل نیست به دلیل آنکه اصول عملیه برای دفع مشکل عملی مکلفین هستند و چیزی که مقدور مکلف نیست در مقام عمل قرار نمی‌گیرد، پس زمینه‌ای برای جریان اصل در آن وجود نخواهد داشت. لهذا طرف مقدور، بدون معارض مجرای اصل قرار می‌گیرد.

### خروج از محل ابتلا عملاً

مقصود از خروج یک طرف از ابتلا عملاً، آن است که مکلف اطمینان دارد که در مقام عمل به آن طرف مبتلا نخواهد شد.

به عنوان مثال مکلفی علم اجمالی دارد که إناء مقابل او واجب‌الإجتنب است یا إنائی که در یکی از شهرهای کشور چین قرار دارد واجب‌الإجتنب است. هر چند عقلاً امکان دارد آن ظرف واقع در چین مورد ابتلای این مکلف قرار گیرد اما عادتاً و عملاً چنین چیزی اتفاق نمی‌افتد.

اکنون سؤال این است که آیا با خروج یکی از اطراف علم اجمالی از محل ابتلا باز هم علم اجمالی منجز است؟

### بیانی در عدم تنجیز علم اجمالی هنگام خروج بعض اطراف از ابتلا عملاً

عده‌ای از اعلام از جمله شیخ انصاری<sup>۱</sup> قائلند علم اجمالی در این مورد نیز منجز نیست. بر طبق مبنای محقق نائینی<sup>۲</sup> می‌توان گفت در چنین مواردی نیز علم اجمالی علم به تکلیف فعلی علی کل تقدیر نمی‌باشد؛ زیرا اگر نجاست به إناء مقابل مکلف اصابت کرده باشد تکلیف فعلی پدید می‌آورد، ولی اگر

---

۱. و کذا لو كان التکلیف فی أحدهما معلوماً لکن لا علی وجه التنجز بل معلقاً علی تمکن المکلف منه فإن ما لا یتمکن المکلف من ارتکابه لا یکلف منجزاً بالاجتناب عنه کما لو علم وقوع النجاسة فی أحد شیئین لا یتمکن المکلف من ارتکاب واحد معین منهما فلا یجب الاجتناب عن الآخر لأن الشک فی أصل تنجز التکلیف لا فی المکلف به تکلیفاً منجزاً. (فرائد الأصول، ج ۲، ص ۴۲۰)

اصابت نجس به إناء در چنین باشد موجب تکلیف فعلی نخواهد بود؛ به دلیل آنکه خطاب به اجتناب از إنائی که عملاً مورد ابتلا نیست لغو است و از حکیم صادر نمی‌شود. بنابراین علم به نجاست، علم به تکلیف علی کل تقدیر نیست و لذا منجز نمی‌باشد.

### اشکال بر بیان مذکور

برخی معتقدند اگر بیان مذکور صحیح باشد دو لازمه دارد که قابل التزام نیست و به تعبیر دیگر بیان مذکور دو ماده‌ی نقض دارد و هر یک از این نقض‌ها کافی است تا از بیان مذکور رفع ید شود.

**نقض اول:** می‌دانیم در شرع خطباتی توصلی وجود دارد که مکلفین را از ارتکاب بعضی امور نهی می‌کند در حالی که مکلفین عملاً منتهی از عمل هستند، یا به واجباتی به طور توصلی امر می‌کند که مکلفین عملاً آن را انجام می‌دهند، لذا باید گفت این تکالیف لغو است و وجود ندارد. مثلاً تکلیف اجتناب از اکل خبثات، قاذورات، غائط و ... وجود دارد در حالی که انسان‌ها فطرتاً و عملاً حتی اگر چنین تکالیفی نبود از این اعمال اجتناب می‌کردند، پس باید گفت نباید چنین تکالیفی وجود داشته باشد در حالی که چنین نیست.

**نقض دوم:** تکلیف نسبت به عصاة طبق این بیان لغو خواهد بود؛ زیرا خداوند می‌داند که اوامر و نواهی او مورد عمل قرار نخواهد گرفت، پس چرا امر و نهی می‌فرماید؟! مثلاً وقتی خداوند می‌داند با وجود نهی از شرب خمر، بعضی ترتیب اثر نمی‌دهند، نهی در مورد آنها لغو خواهد بود در حالی که نمی‌توان به این سخن ملتزم شد.

در نتیجه باید گفت عدم ابتلا یا ابتلا در مقام عمل نقشی در تکلیف ندارد و حتی در مواردی که عملاً ابتلا وجود ندارد تکلیف موجود است و علم اجمالی ولو بعض اطراف آن عملاً خارج باشد منجز خواهد بود.

### نقد و بررسی دو نقض مذکور

**پاسخ نقض اول:** می‌پذیریم در مواردی که انسان‌ها خود به خود منتهی هستند و مرتکب نمی‌شوند، نهی وجود ندارد. به تعبیر دیگر اگر کسی احتمال آنکه مبتلای به اکل غائط شود در او وجود نداشته باشد و قطعاً منتهی باشد و اجتناب نیز امری توصلی باشد، ملتزم می‌شویم در این موارد تکلیفی وجود ندارد.

**إن قلت:** نمی‌توان گفت مثل ﴿وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾<sup>۱</sup> بر فرض که إنشاء حرمت یا إخبار از حرمت ثابته

۱. الأعراف / ۱۵۷.

از قبل باشد شامل اکل غائط و نظیر آن نمی‌شود، و نمی‌شود گفت اُكل غائط حرام نیست.

**قلت:** این تکلیف گرچه نسبت به انسان‌ها و افرادی که احتمال ابتلای به این گناه در آنها فطرتاً وجود ندارد و ذاتاً منزجر هستند، وجود ندارد ولی اگر افرادی وجود داشته باشند که از فطرت خود منحرف شده باشد و اگر نهی نباشد ممکن است آلوده شوند، نسبت به این افراد تکلیف وجود دارد. در واقع اطلاق یا عموم «وَيُحْرَمُ عَلَيْهِمُ الْحَبَائِثُ» نسبت به کسانی که قطعاً منزجر هستند با قرینه‌ی لبیّه تخصیص خورده است و نسبت به کسانی که انزجار آنها می‌تواند ناشی از همین خطاب باشد تکلیف وجود دارد.

مقرر: سید حامد طاهری